

## واکاوی تحلیلی مسئله گرتلر درباره معیار درون‌گرایی - برون‌گرایی در فلسفه ذهن

علیرضا مازاریان\*

### چکیده

نظریه برون‌گرایی با صورت‌بندی کنونی خویش از مهم‌ترین رویکردهای نوآمد در فلسفه زبان و ذهن معاصر است. گرتلر، فیلسوف تحلیلی معاصر، با طرح مسئله‌ای جدید درباره معیار تمایز درون‌گرایی - برون‌گرایی درباره محتوای ذهنی، کوشیده است نشان دهد واژگان فنی «درون‌گرایی» و «برون‌گرایی» ابهام جدی دارند. جان مایه استدلال گرتلر چنین است که هر معیاری برای تمایز این دو، ناگزیر باید به مفهوم «نفسی برای شناسا» تمسک کند، درحالی‌که به باور وی این مفهوم خود به لحاظ توصیفی و هنجاری مبهم و مشکل‌زاست. من در این نوشتار، نخست توضیحی مقدماتی درباره مناقشه برون‌گرایی - درون‌گرایی در فلسفه ذهن ارائه می‌کنم و سپس مسئله گرتلر را به تفصیل شرح داده و آنگاه پس از توضیح معیارهای پیشنهادی گرتلر، در بخش پایانی می‌کوشم پیش‌فرض‌های نادرست و خطاهای روش‌شناختی او را کشف و تبیین کنم.

### کلیدواژه‌ها

درون‌گرایی - برون‌گرایی، محتوای ذهنی، معیار، تمایز، ضدفرد‌گرایی، ویژگی نفسی.



تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۲

mazarian@ucla.edu

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۵

\* دانش‌آموخته دکتری فلسفه ذهن، پژوهشکده علوم شناختی تهران

۱. گفت‌وگوهای شفاهی درازدامن من در دو سال گذشته در مجامع فلسفی تهران (پژوهشکده علوم شناختی و نیز پژوهشکده فلسفه تحلیلی پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، ونکوور (دانشگاه سایمون‌فرایزر) و لس‌آنجلس (دانشگاه کالیفرنیا) با فیلسوفانی مانند آقایان محمود مروارید، مارتین هان، تایلر برج، دیوید کیپن، کالوین نورمور، جاش آرمسترانگ و همچنین مکاتبه‌های ایمیلی با خانم‌ها بری گرتلر (دانشگاه ویرجینیا)، کریستینا بورگونی (دانشگاه گرتس) و سارا سویر (دانشگاه ساسکس) در شکل‌گیری این نوشتار نقشی ویژه داشته است. بر خود لازم می‌دانم که سپاس‌گزار مساهمت اینان باشم. بی‌تردید راهنمایی‌های پروفیسور برج در این میان بسیار ارزشمند بوده است. همچنین باید به پاس چند نقدونظر جدی، قدردان ارزیابان نقدونظر باشم.

## درآمد

فلسفه ذهن در قرن بیستم عرصه بنیادین ترین نوآوری های نظری بوده است. در این میان، این پرسش که حالات و رویدادهای ذهنی از چه طبیعت یا ماهیتی (nature) برخوردارند و چه رابطه ای با محیط فیزیکی و اجتماعی دارند، همواره پرسشی کلیدی تلقی شده است. مکاتب فردگرایی - ضدفردگرایی (Individualism-Anti-individualism) و یا به تعبیری دیگر مکاتب درون گرایی - برون گرایی در فلسفه ذهن معاصر کوشیده اند به چنین پرسشی پاسخ دهند. بری گرتلر (Brie Gertler)، فیلسوف ذهن معاصر، کوشیده است با طرح مسئله ای جدید و صوح تمایز میان دو مکتب مزبور را به چالش بکشد. من در بخش نخست مقاله، پس از مقدمه، به نکاتی مقدماتی می پردازم، زیرا پیش از اینکه توضیح دهم گرتلر چه مسئله ای را در برابر تمایز درون گرایی - برون گرایی مطرح کرده است، برای فهم اصل مسئله توجه به نکاتی آغازین لازم است؛ به بیان دیگر، برای درک مسئله گرتلر، دست کم آشنایی مقدماتی با نظریه برون گرایی یا ضدفردگرایی لازم است. پس از توضیحی اجمالی درباره برون گرایی، در بخش دوم به این بحث می پردازم که گرتلر چگونه مسئله خود را پیش می برد و چگونه اثبات می کند که تمایز درون گرایی - برون گرایی تمایز روشنی نیست. او برای این مقصود، معیارهایی را پیشنهاد می دهد و گمان می کند برای درک تمایز مزبور به چنین معیارهایی نیازمندیم. من پس از آوردن یکایک معیارهای او، در بخش پایانی مقاله، توضیح می دهم که گرتلر بر اساس کدام پیش فرض های نادرست و خطاهای روش شناختی به ساخت چنین اشکال یا مسئله ای اقدام کرده است. بی گمان مجال من در این مقاله اندک است و فرصت ندارم جدا از نقدهای مربوط به پیش فرض و روش که در واقع نقدهایی سلبی است، به راهکاری ایجابی نیز پردازم. برای این مقصود در مقاله ای دیگر که بهتر است در ادامه ی همین نوشتار خواننده و فهم شود، با طرح راهکاری ایجابی، نشان خواهم داد که حتی بر فرض پذیرش ابتدایی اشکال گرتلر، می توان معیاری ساخت که شروط او را برآورده کند و به خوبی نشان دهد که تمایز درون گرایی - برون گرایی در فلسفه ذهن به چه معناست.





مهم‌ترین نکته مقدماتی، پیش از پرداختن به اشکال یا مسئله گرتلر علیه تمایز برون‌گرایی - درون‌گرایی، چستی خود برون‌گرایی است. برون‌گرایی در فلسفه زبان و نیز فلسفه ذهن معاصر چالش‌های نظری گسترده‌ای فراروی فیلسوفان درون‌گرا (Internalist) نهاده است؛ برای نمونه می‌توان به رویکرد فیلسوف برون‌گرایی معاصر تایلر برج (Tyler Burge) اشاره کرد. او با بسط و تعمیم پروژه برون‌گرایانه هیلاری پاتنم (Hilary Putnam) از فلسفه زبان به فلسفه ذهن کوشید با طراحی چند آزمایش فکری (thought experiment) جدید نشان دهد که حالات و رویدادهای ذهنی (mental states and events) از حیث تفرد متافیزیکی (Metaphysical individuation) خویش به محیط زبانی و اجتماعی فرد وابسته‌اند. بنابراین رأی، توصیف‌های فردگرایانه (individualistic) یا درون‌گرایانه صرف از رویدادها و حالات مزبور نمی‌تواند طبیعت یا ماهیت آنها را به درستی تبیین کند.

در آزمایش‌های برون‌گرایانه پاتنم دو همزاد این‌همان به لحاظ درونی (یا دست‌کم این‌همان به لحاظ یک امر درونی) در دو محیط فیزیکی متفاوت مثل زمین کنونی و دوقلوی زمین (یک محیط خلاف واقع یا فرضی) قرار دارند. که به لحاظ مصداق یا مرجع یک واژه (مثل «آب») متفاوت هستند. ما در این آزمایش‌ها درمی‌یابیم که واژه‌ها یا جملات یکسان (مثلاً «آب رفع تشنگی می‌کند») در این دو محیط دارای دو معنای متفاوت است، پس معنا بر امور درونی مبتنی نیست.

در آزمایش‌های برج، تز پاتنم از قلمرو زبان به قلمرو ذهن بسط داده می‌شود. در این آزمایش‌ها دو همزاد این‌همان به لحاظ درونی (یا دست‌کم این‌همان به لحاظ یک امر درونی مثل وجود التهاب در ران) در دو جامعه زبانی و محیط اجتماعی بالفعل (مثلاً جامعه فارسی‌زبان کنونی) و فرضی (یک جامعه خلاف واقع فارسی‌زبان) قرار دارند. که به لحاظ مرجع یک واژه به‌ظاهر یکسان (مثل «آرتروز») متفاوت‌اند. ما در این آزمایش‌ها درمی‌یابیم که واژه‌ها یا جملات به‌ظاهر یکسان آنها (مثلاً الفاظ ومصوت‌های به‌ظاهر یکسانی مانند «آرتروز دردناک است») با توجه به تفاوت جامعه زبانی، با دو مفهوم (concept) و مرجع (referent) متفاوت مرتبط است و آنها واجد دو حالت یا

رویداد ذهنی متفاوت‌اند. پس حالت و رویداد ذهنی کاملاً بر امور درونی یا اموری که به صورت فرد گرایانه توصیف شده‌اند، مبتنی نیست.

دیدگاه‌های برون گرایانه یا ضدفرد گرایانه برج در برابر دیدگاه‌های درون گرایانه قرار دارد. درون گرایی مزبور می‌کوشد تفسیری درون گرایانه از محتوای حالات ذهنی یا خود آن حالات و رویدادها ارائه دهد. این تفسیر درون گرایانه یک امر درونی مشترک (مثل محتوای مضیق یا «narrow» یا حالات روان‌شناختی مضیق) را در محیط‌های فیزیکی (پاتم) یا محیط‌های اجتماعی (برج) مفروض و مبرهن می‌انگارد. درون‌گرا علی‌الاصول حالات و رویدادهای ذهنی را بر پایه همان امر مشترک درونی تبیین می‌کند.

## ۱. مسئله گرتلر

گرتلر نخست مدعای اصلی تزه‌های درون گرایی و برون گرایی درباره محتوای ذهنی را این چنین معرفی می‌کند:

درون گرایی: محتواهای افکار همواره بر ویژگی‌های نفسی شناسا (thinker) مبتنا (supervenience) دارند (Gertler, 2012: 51-75).

برون گرایی: چنین نیست که محتواهای افکار همواره بر ویژگی‌های نفسی شناسا مبتنا دارند.

یک نکته مهم این است که یکی از رایج‌ترین خوانش‌های برون گرایی در فلسفه ذهن، برون گرایی اجتماعی یا ضدفرد گرایی برجی (Burgeon Anti-individualism) است. این خوانش اولاً و بالذات درباره تفرد خود حالات و رویدادهای ذهنی در افراد است، نه درباره تفرد محتوای آنها.<sup>۱</sup> بنابراین اینجا ادعای گرتلر را درباره رأی برج

---

۱. یکی از خوانش‌های نادرست درباره بسیاری از دیدگاه‌های برون‌گرا یا ضدفردگرا مانند نظریه برج در این امر ریشه دارد که این نظریه را نظریه‌ای درباره محتوای ذهنی تلقی می‌کنند. برج درباره این خوانش چنین می‌نویسد:

«این امر شایعی است که ضدفرد گرایی (به تعبیر من برون گرایی برجی) نظریه‌ای درباره محتوا تلقی شود. این





شبه‌سازی می‌کنم. پس از منظر برج، چنین ادعاهایی خواهیم داشت:  
 درون‌گرایی: حالات و رویدادهای ذهنی همواره بر ویژگی‌های نفسی شناسا مبتنا دارند.

برون‌گرایی: چنین نیست که حالات و رویدادهای ذهنی همواره بر ویژگی‌های نفسی شناسا مبتنا دارند.

سپس گرتلر ادعا می‌کند که واژگان «درون‌گرایی» و «برون‌گرایی» ابهامی دارند که از ابهام مفهوم «نفسی برای شناسا» به ارث می‌برند. همچنین وی این ابهام را حذف‌ناشدنی و گریزناپذیر می‌داند.

می‌دانیم که برای چند دهه، یکی از رایج‌ترین مناقشه‌های فلسفی در فلسفه ذهن درباره درون‌گرایی - برون‌گرایی بوده است. اگر به واقع تلقی گرتلر درست باشد و ما دریابیم که این مناقشه ذاتاً به یک ابهام بنیادین و حذف‌ناشدنی گره خورده است، در خواهیم یافت که چنین مناقشه‌هایی بی‌معنا بوده است. پس دیگر به چنین مباحث

تلقی قابل درک است. مقاله برج با عنوان «فردگرایی و امور ذهنی» حرف‌های بسیاری درباره محتوا دارد. نتایج آن مقاله، از تأمل درباره اینکه محتواهای بازنمودی حالات و رویدادهای ذهنی جزئی چیستند، حاصل می‌شود. در عین حال، ضدفردگرایی اساساً درباره ماهیت محتوا نیست. این نظریه درباره ماهیت حالات و رویدادهای ذهنی بازنمودی است. این نظریه درباره شروط مقوم یا ذاتی برای داشتن آن انواعی از حالات و رویدادهای ذهنی یک فرد است که آن فرد دارد. در آن آزمایش‌های فکری (مثل آزمایش فکری آرتروز) من یادآور شدم که افراد مزبور در وضعیت‌های اصلی و خلاف واقع، افکاری با محتواهای بازنمودی متفاوت دارند. از آنجا که محتواهای بازنمودی به این همان‌سازی نوعی افکار کمک می‌کنند، آن افکار، انواع یا گونه‌هایی متفاوت از فکر بودند. نتیجه (آن آزمایش‌ها) درباره خود افکار است. نتیجه درباره این است که چگونه داشتن افکاری مشخص، به لحاظ تقوم، بر نسبت‌هایی با آن محیط وابسته است. نتیجه مزبور درباره ماهیت خود محتواهای افکار نیست» (Burge: 2007: 155-156).

جدا از فراز بالا، برج در چند کامنت برای این مقاله تأکید کرده است که دیدگاه او نباید به اشتباه نظریه برون‌گرایی درباره محتوا تلقی یا معرفی شود. دیدگاه اساسی برج، اولاً و بالذات برون‌گرایی درباره حالات و رویدادهای ذهنی است که البته همراه با برخی مقدمات دیگر می‌تواند درباره ماهیت محتوای ذهنی نیز اطلاع‌بخش باشد. درباره ماهیت وجودشناختی محتوا می‌توان تبیین‌های گوناگون افلاطونی، فرگرای، فودری و... را پذیرفت و در عین حال به‌عنوان پرسشی جداگانه به این اندیشید که آیا خود حالات و رویدادهای ذهنی همچون باور، تفردی غیرفردگرایانه دارند یا نه. درهم‌آمیزی نادرست این دو تلقی در آثار فلسفی گوناگون، پدیده‌ای نادر نیست.

فلسفی سترونی ادامه نخواهیم داد. گرتلر ادعا می کند که این ابهام حذف ناشدنی است، چون «هر راهی برای توضیح مفهوم «نفسی برای شناسا» با طبقه‌بندی متعارف دیدگاه‌های شاخص درون‌گرا و برون‌گرا تعارض خواهد داشت یا این دیدگاه‌ها را همراه با تعهداتی که بنا به قاعده به آنها بی‌ارتباط تلقی می‌شود، در نظر خواهد گرفت و در برخی موارد آشکارا از سوی نمایندگان شاخص آن دیدگاه‌ها انکار خواهد شد» (ibid.: 51).

به بیان دیگر، گرتلر ادعا می کند که ما نمی‌توانیم دریابیم مناقشه درون‌گرایی - برون‌گرایی درباره محتوای ذهنی چیست، جز آنکه نخست چستی مرز (boundary) یا معیار این دو را تبیین کنیم. همچنین او گمان می کند که ما نیاز داریم مفهوم «نفسی برای شناسا» را تبیین کنیم و هر تعریفی از این مفهوم با اطلاعات توصیفی ما درباره تاریخچه مناقشه درون‌گرایی - برون‌گرایی ناسازگار خواهد بود. پس بنابر ادعای گرتلر، هیچ‌تزی یکپارچه و برداشت هماهنگی از این دو دیدگاه وجود ندارد.

## ۲. معیارهای پیشنهادی گرتلر

گرتلر مسئله خویش را این‌گونه پیش می‌برد که با توجه به این فرض که ارائه چنین معیاری ضرورت دارد، باید معیاری برای مفهوم «نفسی برای شناسا» ارائه شود که دو ویژگی داشته باشد:

۱. با طبقه‌بندی‌های معیار درباره دیدگاه‌هایی خاص که به‌عنوان درون‌گرایی یا برون‌گرایی مطرح‌اند، تعارض نداشته باشد.

۲. با مفروضاتی که به‌طور غالب درباره تعهدات برون‌گرایی و درون‌گرایی پذیرفته شده است، تعارض نداشته باشد.

سپس با طرح معیارهای مختلف به‌عنوان گزینه‌های احتمالی برای مفهوم «نفسی برای شناسا» به نقد یکایک آنها می‌پردازد.

## الف) معیار فضایی - فیزیکی

ویژگی F (به‌عنوان یک ویژگی که S تمثیل می‌بخشد) برای S (به‌عنوان یک شناسا)





یک ویژگی نفسی است، اگر و تنها اگر F یک ویژگی فیزیکی باشد که درون محدوده فضایی که پوست بدن S تشکیل داده، متمثل شده باشد (ibid.: 55).

بر اساس نقد گرتلر، خطای این معیار آن است که تز برون گرایی را این گونه معرفی می کند که «محتوای افکار بر عامل های فیزیکی درون محدوده فضایی اندامواره (organism) مبتنی نیستند. بدین قرار، برون گرایی را به پرسشی به ظاهر بی ربط درباره وجودشناسی امور ذهنی مربوط می سازد. به احتمال روشن ترین نشانه این نقص آن است که این معیار، دکارت را که معمولاً چهره شاخص درون گرایی در نظر گرفته می شود، برون گرا طبقه بندی می کند، چون دکارت انکار می کند که محتواهای ذهنی به لحاظ متافیزیکی بر هیچ یک از ویژگی های فیزیکی مبتنی باشند» (ibid.).

می توان نقد گرتلر را چنین تقریر کرد که او این معیار را بدین دلیل رد می کند که به لحاظ وجودشناختی خنثی (neutral) نیست و به دلیل همین نقص، این تأثیر توصیفی - تاریخی را دارد که دکارت را که بسیاری فیلسوفان درون گرا می دانند، در طبقه فیلسوفان برون گرا قرار می دهد.

با توجه به مشکلی که گفته شد، گرتلر در معیار فضایی - فیزیکی تجدید نظر می کند و این معیار اصلاح شده را معرفی می کند:

### ب) معیار اصلاح شده فضایی - فیزیکی

ویژگی F برای شخص S نفسی است، اگر و تنها اگر یا: (الف) F یک ویژگی فیزیکی باشد که درون محدوده مکانی متقوم به پوست S متمثل شده باشد؛ و یا اینکه (ب) متمثل کردن F از سوی S به لحاظ متافیزیکی بر هیچ کدام از مشخصات فیزیکی محیط مبتنی نباشد (ibid.: 56).

به نظر گرتلر، این معیار دکارت را برخلاف تفسیر متعارف طبقه بندی نمی کند، زیرا بر محیط تأکید دارد. همان طور که می دانیم بر اساس خوانش مشهور درباره دکارت، این دیدگاه به او منسوب می شود که متمثل ساختن ویژگی ذهنی F از سوی شخص S به لحاظ متافیزیکی بر هیچ یک از مشخصات یا وجوه فیزیکی محیط مبتنی نیست. پس با

توجه به این معیار اصلاح شده، او همچنان در گروه درون‌گرایان طبقه‌بندی خواهد شد. البته این معیار نیز به همان نکته وجودشناختی بی‌ارتباط با چالش اصلی درون‌گرایی - برون‌گرایی، یعنی محدودیت به ویژگی‌های فیزیکی اشاره دارد. پس به باور گرتلر، این معیار نمی‌تواند به‌خوبی دیدگاه‌های دوگانه‌انگارانه - برون‌گرایانه‌ی تایلر برج را طبقه‌بندی کند. اگر ما دیدگاه برج را چنین تفسیر کنیم که او معتقد است مثلاً داشتن مفهوم آرتروز، یک ویژگی غیرفیزیکی تحویل‌ناپذیر است، این تفسیر با معیار اصلاح‌شده در تعارض خواهد بود، زیرا بر اساس این معیار، این فکر که آرتروز دردناک است، برای شناسا یک ویژگی نفسی خواهد بود و در نتیجه برون‌گرایی برج یک دیدگاه درون‌گرایانه تلقی خواهد شد!

گرتلر سپس برای حل این مشکل به‌صورت‌بندی برج این‌گونه اشاره می‌کند که:  
«بر اساس نظریه‌ی فردگرایی درباره‌ی ذهن، ماهیت‌های ذهنی همه‌ی حالات و رویدادهای ذهنی یک شخص یا حیوان به‌گونه‌ای است میان‌بودن فرد در حالتی از آن نوع با ماهیت محیط‌های فیزیکی یا اجتماعی فرد که هیچ رابطه‌ی تفریببخش ضروری یا عمیقی نیست» (Burge, 1986b: 3-4).

به نظر گرتلر صورت‌بندی برج درباره‌ی فردگرایی (و همچنین با مسامحه درباره‌ی درون‌گرایی)، مشکل محدودیت وجودشناختی به ویژگی‌های فیزیکی را ندارد، چون به محیط اجتماعی نیز اشاره دارد. این صورت‌بندی، هر دو دیدگاه درون‌گرایانه‌ی دکارت (طبق خوانش مشهور) و برون‌گرایی دوگانه‌انگارانه‌ی برج را به‌درستی طبقه‌بندی می‌کند. اگر ما بپذیریم که دکارت منکر این است که اندیشه‌ها به‌سبب نسبت‌شان با محیط فیزیکی یا اجتماعی تفرد می‌یابند، بر اساس این معیار، او یک درون‌گرا محسوب خواهد شد و با توجه به اشاره کردن به محیط اجتماعی، برون‌گرایی دوگانه‌انگارانه نیز به‌عنوان تزی برون‌گرایانه تلقی خواهد شد.

البته گرتلر این صورت‌بندی را نیز نمی‌پذیرد. دلیل این انکار، تردید او درباره‌ی این فرض است که محیط اجتماعی بیرون از شناسا قرار دارد. یک تبیین محتمل درباره‌ی این فرض آن است که محیط اجتماعی بیرون از شناساست، بدین معنا که بیرون از محدوده‌ی





فضایی (و نه به ضرورت فضایی - فیزیکی) پوست او قرار دارد. با توجه به این راه حل، او معیار جدیدی طراحی می کند که به لحاظ وجود شناختی خنثی است و همچنین مشکل طبقه بندی اشتباه را نیز ندارد. معیار جدید او این گونه است:

### ج) معیار فضایی

ویژگی F برای شخص S نفسی است، اگر و تنها اگر (الف) F درون محدوده فضایی تعریف شده با پوست S متمثل شود، یا (ب) متمثل کردن F از سوی S به لحاظ متافیزیکی بر هیچ یک از مشخصات محیط بیرون از محدوده فضایی پوست S مبتنی نباشد (Gertler, 2012: 58).

### آزمایش فکری فارکاس

هر چند گرتلر معتقد است معیار فضایی، اساساً مشکلی وجود شناختی ندارد، به دلیل آزمایش فکری فارکاس این معیار را نیز رد می کند. در ادامه نخست آزمایش فکری فارکاس (۲۰۰۳) را توضیح می دهیم و سپس به چالش احتمالی این آزمایش با معیار فضایی می پردازیم.

بر اساس آزمایش فکری فارکاس، ما در یک سناریوی خیالی، دو همزاد را در سال ۱۷۵۰م. پیش از کشف مننژیت در نظر می گیریم. یک همزاد بر روی زمین، از مننژیت یا همان التهاب پرده های محافظ مغز و نخاع که درون بدن است، رنج می برد. همزاد دیگر، در شرایط خلاف واقع (counterfactual) یا به اصطلاح همتای فرضی زمین، از بیماری به ظاهر (و نه دقیقاً) مشابهی رنج می برد که در آن وضعیت فرضی به آن نیز «مننژیت» گفته می شود، اما آن بیماری در پی ایجاد باکتری متفاوتی نسبت به باکتری مننژیت در جامعه کنونی ایجاد شده است. با توجه به اینکه ما در این دو وضعیت با دو باکتری متفاوت مواجهیم، پس با دو بیماری متفاوت مواجهیم؛ هر چند در هر دو وضعیت، واژه ای به ظاهر یکسان یعنی «مننژیت» به کار می رود. در نتیجه اگر چه هر دو باکتری و هر دو بیماری درون بدن وجود دارند، باز هم با دو محتوای فکر و ویژگی



ذهنی متفاوت مواجهیم. گرتلر در آزمایش فارکاس تغییر کوچکی فرض می‌کند که بر اساس آن، دو باکتری نخست در دو بدن دو همزاد پیدا می‌شوند و هیچ‌گاه به محیط بیرونی راه نمی‌یابند. پس به‌لحاظ محیطی هیچ تفاوتی نداریم (ibid.: 59).

گرتلر ادعا می‌کند که فارکاس آزمایشی طراحی کرده است که تقریباً مشابه آزمایش فکری برون‌گرایانه پاتنم دربارهٔ «آب» است، اما چالشی برای درون‌گرایی ایجاد نمی‌کند و با آن سازگار است. در آزمایش فارکاس، بر اساس معیار فضایی، حضور باکتری‌ها برای دو همزاد نفسی است، چون در درون قلمرو فضایی پوست S قرار دارد.

در توضیح باید گفت آزمایش فکری پاتنم آزمایشی برای اثبات برون‌گرایی و نفی درون‌گرایی درباره معنای واژگان انواع طبیعی مثل «آب» است. در آزمایش پاتنم، واژه مشابه «آب» در دو وضعیت متفاوت زمین و دوقلوی زمین اظهار می‌شود. فرمول شیمیایی آب  $H_2O$  است، ولی آنچه در محیط فیزیکی زمین دوقلو در رودخانه‌ها و دریاها وجود دارد و «آب» خوانده می‌شود، با آنچه در روی زمین وجود دارد و «آب» خوانده می‌شود، یکسان نیست، چون فرمول شیمیایی متفاوتی مثلاً XYZ دارد. پس واژه به‌ظاهر یکسان «آب» یا جمله‌ای یکسان مثل «آب تشنگی را رفع می‌کند»، در روی زمین و دوقلوی زمین از سوی دو همزاد، دو معنای جداگانه دارند. در آزمایش پاتنم، دو همزاد یکسان به‌لحاظ درونی، با اظهار واژه‌ای یکسان، با توجه به تفاوت بیرونی، اظهاراتی با دو معنای متفاوت دارند. پس پاتنم به‌راحتی می‌تواند بیان کند معنا بر امور درونی مبتنی نیست، چون هیچ چیزی در درون دو همزاد در این سناریو متفاوت نیست، ولی معنا با توجه به تغییر بیرونی، تغییر می‌کند. حال پرسش این است که اگر به‌راستی آزمایش فارکاس مشابه آزمایش پاتنم است، پس چرا با توجه به معیار فضایی، تهدیدی علیه درون‌گرایی تلقی نمی‌شود؟ پس لابد مشکلی در معیار فضایی وجود دارد که نمی‌تواند روح مناقشه درون‌گرایی برون‌گرایی را فراجنگ آورد.



## د) معیار فضایی اصلاح شده

گرتلر با اشاره به اینکه معیار فضایی از روح مناقشه درون‌گرایی - برون‌گرایی به دور است، فراز نخست آن معیار را حذف می‌کند و معیاری می‌سازد که به مقاصد برج نزدیک‌تر باشد. معیار اصلاح شده چنین است:

ویژگی F برای شخص S نفسی است، اگر و تنها اگر F به‌لحاظ متافیزیکی بر هیچ یک از مشخصات محیط بیرون از محدوده مشخص شده با پوست S وابسته نباشد (ibid.: 59).

به نظر گرتلر، این معیار با آزمایش فکری جدیدی که وی بر اساس آزمایش فکری فارکاس طراحی کرده در تعارض است. در سناریوی جدید گرتلر، چنین ادعا می‌شود که باکتری‌های مربوط به بیماری مننژیت در روی زمین و تی‌مننژیت در دوقلوی زمین از آغاز در بدن دو بیمار رشد کرده و هیچ‌گاه در محیط بیرون از بدن بیمار نبوده و به آن نیز راه پیدا نکرده‌اند. پس مطابق ادعای گرتلر، در این سناریو دو محیط این‌همان قابل تصور است. به هر صورت، گرتلر معیار فضایی اصلاح‌شده را رد می‌کند، زیرا به گمان او این معیار روح مناقشه درون‌گرایی - برون‌گرایی را نمی‌تواند فراچنگ آورد. معیار جدیدی که او معرفی می‌کند، معیار معرفتی مطرح‌شده از سوی فارکاس است.

## ه) معیار معرفتی

ویژگی F برای شخص S نفسی است، اگر و تنها اگر متمثل کردن آن از سوی S تفاوتی در اینکه چگونه موجودات برای او به نظر می‌رسند، ایجاد کند؛ به گونه‌ای که او را قادر سازد دسترسی ویژه به این واقعیت داشته باشد که او S را متمثل کرده است (ibid.: 60).

فارکاس نخست انکار می‌کند که موقعیت فضایی عوامل تفریببخش محتوا (content-individuating factors) نقشی اساسی داشته باشند. سپس ادعا می‌کند که دو همزاد مطرح در آزمایش فکری آب پاتنم یا آزمایش مننژیت او، نسبت به تفاوت‌های موجود میان اندیشه‌های خودشان با اندیشه‌های همزادهای شان غافل و ناآگاه هستند. بر اساس این ادعا، ادعای مشترک میان آزمایش او با آزمایش‌های پاتنم - برج برعلیه درون‌گرایی



آن است که موقعیت معرفتی دو همزاد در این آزمایش‌ها به گونه‌ای است که هیچ تفاوتی از این حیث که چگونه اشیا برای آنها به نظر می‌رسند، وجود ندارد. بر اساس این تلقی جدید نسبت به واژگان «درونی» یا «نفسی»، همزادها به لحاظ درونی یا نفسی این همان دانسته می‌شوند؛ برای مثال، وقتی اسکار (۱) و همزادش اسکار (۲) جملهٔ یکسان «آب رفع تشنگی می‌کند» یا «منزیت خطرناک است» را اظهار می‌کنند، آنها به لحاظ معرفتی و قائم به شخص بودن (subjectively)، میان آب (H<sub>2</sub>O) و هاب (XYZ) یا منزیت و تی منزیت تمایزی نمی‌نهند، ولی محتوای اندیشه‌های آنها و نیز رویدادها و حالات ذهنی‌شان متفاوت است.

فارکاس باور دارد که مناقشهٔ اصلی میان برون‌گرایی و درون‌گرایی بر سر موقعیت معرفتی محتوای اندیشه‌هاست؛ به‌ویژه اینکه تفاوت‌ها در محتوای اندیشه‌ها به لحاظ قائم به شخص بودن، آیا قابل تمایز است یا نه؟ فارکاس درون‌گرایی را این‌گونه تعریف می‌کند:

واقعیت‌ها، محتواهای ذهنی را متفرد می‌سازند، فقط تا آنجا که در شیوه‌ای که اشیا برای ما به نظر می‌رسند، تفاوتی ایجاد کنند. این بدین معناست که هر تفاوتی در محتوای اندیشه‌ها باید از منظر شخص قابل تمایز و به تبع درون قلمرو دسترسی ویژه باشد (Farkas, 2003: 203).

بر این اساس، ناگزیر برون‌گرایی نیز چنین نظریه‌ای تلقی خواهد شد:

واقعیت‌های بیرونی محتواهای ذهنی را متفرد می‌سازند، هرچند اگر در شیوه‌ای که اشیا برای ما به نظر می‌رسند، تفاوتی ایجاد نکنند. پس این ضروری نیست که لزوماً هر تفاوتی در محتوای اندیشه‌ها از منظر شخص قابل تمایز باشد.

گرتر معیار معرفتی فارکاس را دارای چند مزیت می‌بیند:

۱. به نظر او، بر اساس یک تلقی رایج در میان شمار قابل توجهی از فیلسوفان، برون‌گرایی دست‌کم به‌ظاهر و در نگاه نخست، با دسترسی ویژهٔ شخص نسبت به اندیشه‌های خودش تعارض دارد. پس بار اثبات در این میان بر عهدهٔ برون‌گراست و اوست که باید دسترسی ویژه را تبیین کند. گرتر ادعا می‌کند که معیار معرفتی فارکاس





این تلقی رایج را به خوبی قابل فهم می‌سازد.

۲. گرتلر ادعا می‌کند که این معیار به درستی دکارت را در زمرهٔ درون‌گرایان طبقه‌بندی می‌کند. همچنین این معیار برون‌گرایی دو گانه‌انگارانهٔ برج را به درستی درون‌گرا برمی‌شمارد. البته اینکه مثلاً یک متخصص در جامعهٔ من مفهوم آرتروز را دارد یا نه، تفاوتی در «گونه‌ای که اشیا برای من به نظر می‌رسند» ایجاد نمی‌کند. به باور گرتلر، حتی اگر فرض کنیم که این عناصر تاریخی - توصیفی با معیار معرفتی به خوبی منطبق و متناسب هستند، این معیار، موضوع اصلی مورد مناقشه میان برون‌گرایی - درون‌گرایی در فلسفهٔ ذهن را روشن نمی‌سازد. حال او معیار دیگری معرفی می‌کند که نسبت به امور معرفتی و وجودشناختی خنثی است:

### و) معیار شناسا

ویژگی F برای شخص S نفسی است، اگر و تنها اگر تمثیل F از سوی S مستلزم وجود هیچ هویت عینی‌ای کاملاً جدا از S نباشد (Gertler, 2012: 63).

گرتلر ادعا می‌کند که این معیار مزایایی دارد؛ مثال به لحاظ وجودشناختی خنثی است. دیگر آنکه اگر بپذیریم که دکارت منکر وابستگی اندیشه‌های جزئی/خاص (particular) به وجود هر گونه هویت عینی دیگری است، این معیار دکارت را به درستی درون‌گرا تلقی می‌کند. همچنین اگر قبول کنیم که متخصصان جامعه، هویت‌های عینی جدا از شناسا هستند، به درستی دیدگاه برج را نیز دیدگاهی برون‌گرا طبقه‌بندی می‌کند. به نظر او، مشکل این معیار در این است که شروط صدق اطلاع‌بخش برای درون‌گرایی و برون‌گرایی ارائه نمی‌کند. مطابق استدلال گرتلر بر اساس معیار شناسا، برون‌گرایی صادق و درون‌گرایی کاذب است، اگر اندیشه‌های دو شناسا تنها با توجه به تفاوت هویت‌های عینی بیرون از فرد متفاوت باشند. همچنین بر اساس این معیار، برون‌گرایی کاذب و درون‌گرایی صادق است، اگر اندیشه‌های دو شناسا بر هویت‌های عینی بیرون از آنها وابسته نباشند. در اینجا به نظر می‌رسد فرض گرتلر این است که «بیرون» و «نفسی» دو روی یک سکه‌اند و به این نتیجه می‌رسد که این معیار چنان خنثی

است که نمی تواند اطلاع بخش باشد. او در این باره چنین می نویسد:

اینکه بگوییم یک هویت بیرون از یک شناسا - کاملاً مجزا از او - وجود دارد، عیناً مثل این است که بگوییم آن هویتی که وجود دارد، یکی از ویژگی های نفسی آن شناسا نیست. در نتیجه، معیار شناسا، دوباره پرسش اصلی ما را پیش می کشد که: چگونه باید ویژگی «نفسی برای شناسا» را بفهمیم؟ (ibid.: 65).

## نقد و ارزیابی مسئله گرتلر

### پیش فرض های نادرست و خطاهای روش شناختی

الف) خلط نکات هنجاری و توصیفی: نمی توان اهمیت عزیمت گاه پرسش اصلی گرتلر یعنی وضوح (clarity) را انکار کرد، زیرا می دانیم که بدون وضوح مفاهیم پایه، نمی توانیم هیچ گفت و گوی فلسفی - تحلیلی موفقی داشته باشیم. سرآغاز و انگیزه نخستین پژوهش او جذاب است، اما جدا از نقدهای تفصیلی که به دیدگاه او در ادامه طرح خواهیم کرد، با راهبرد کلی پژوهش او نیز موافق نیستیم. نوشتار او برخی نکات تاریخی و توصیفی را با پاره ای تعریف های هنجاری به اشتباه درهم می آمیزد.<sup>۱</sup> در واقع

۱. گرتلر در کامنتی درباره این فراز از مقاله چنین پاسخ داده است:

«من فکر می کنم که تصور نوظهور ما از «درون گرایی» قویا با دیدگاهی که آن را دکارت گرایی می نامیم (صرف نظر از اینکه آن دیدگاه واقعا دیدگاه خود دکارت هم بوده یا نه)، مرتبط گردیده است. پس هرگونه تبیین «درون گرایی» که دکارت گرایی را تزی غیردرون گرا محسوب کند، [نسبت به آن مفهوم یا برداشت نوظهورمان] غیرمتعهدانه خواهد بود» (منبع: کامنت های ایمیل شده گرتلر به نگارنده).

به نظر من نقد گرتلر قانع کننده نیست، چون افزون بر اینکه به درستی باید در این پرسش بیندیشیم که مواضع شخص دکارت چه نسبتی با برون گرایی یا ضدفردگرایی در فلسفه ذهن دارد، این نکته را نیز باید بکاویم که آیا دکارت گرایی یا دوگانه انگاری جوهری اساساً با برون گرایی یا ضدفردگرایی در فلسفه ذهن سازگار است یا نه. همان طور که برج در مقالات متعدد و نیز در گفت و گوهای حضوری یادآور شده، بر اساس برخی تفسیرها از دو طرف سنجش، دکارت و نیز دکارت گرایی، می توانند به مثابه تزهایی برون گرایانه یا ضدفردگرایانه تلقی شوند. مشکل دکارت و دکارت گرایی این نیست که تزی کاملاً درون گرایانه درباره حالات و رویدادهای ذهنی ارائه می دهند، چون می دانیم چنین نمی کنند. تزی دکارت و دکارت گرایان با توجه به وابسته دانستن حالات و رویدادهای ذهنی به خدا تزی از این حیث (in terms of) برون گرایانه است. مشکل جدی دکارت و دکارت گرایی، از منظر فلسوفی برون گرا همچون برج این است که وابستگی حالات و رویدادهای ذهنی به





می‌توان گفت این خلط بر این پیش‌فرض نادرست مبتنی است که انگار لازم است برای وضوح مناقشه درون‌گرایی - برون‌گرایی باید امری متفق‌علیه از سوی تمام چهره‌های شاخص هر دو گروه چه در مقام ثبوت و چه در مقام اثبات وجود داشته باشد. گر تکرار تصریح می‌کند که این امر مطلوب و درعین حال مفقود متفق‌علیه یک‌تذ واحد است، اما من گمان می‌کنم لازمه نوشتار او این است که وی در پی یک معیار یا تعریف متفق‌علیه واحد برای ویژگی نفسی است. به نظر می‌رسد که این خطای روش‌شناختی (خلط نکات توصیفی - هنجاری) نیز در دست‌یابی به نتایج نادرست وی نقش دارد. وقتی که می‌خواهیم یک موضوع فلسفی یا حتی موضوعی متداول و روزمره را تعریف و تبیین کنیم، دو گونه تعریف متفاوت پیش‌روی خواهیم داشت: تعریف هنجاری (normative) و تعریف توصیفی (descriptive). در تعریف هنجاری، موضوع را از منظر خویش و آن‌گونه که درست می‌دانیم و گمان می‌کنیم باید چنان باشد، تعریف می‌کنیم. در تعریف توصیفی، به تعریف‌های دیگران در پیشینه آن موضوع اشاره می‌کنیم. یک ریاضی‌دان می‌تواند در تعریف یک مفهوم ریاضیاتی، به فرض  $x$  تعریف هنجاری خویش را بیان کند و بر آن دلیل بیاورد. یا اینکه به تعریف‌های دیگر ریاضی‌دانان و به‌ویژه صاحب‌نظران کلیدی این فن در گذشته تاریخی اشاره کند و برای مثال بگوید «طبق تعریف خیام،  $x$  آن چیزی است که...». البته بی‌تردید برخی تعریف‌های هنجاری هستند که با برداشت‌های تاریخی - توصیفی بیشتری منطبق و متناسب‌اند، اما نیازی نیست این انطباق به‌ضرورت در هر تعریف و تبیین درستی حضور داشته باشد. حتی اگر فرض کنیم که گر تکرار به‌درستی در پی چنین تعریفی است، باز هم او نخواهد توانست برخی تعریف‌های هنجاری را با استناد به تفاوت آنها با دیگر تعریف‌ها در تاریخچه آن موضوع رد کند. همچنین برخی طبقه‌بندی‌ها با معیارهای ما متفاوت خواهد بود، ولی

→

جهان فیزیکی بیرونی را نمی‌پذیرند. پس چنین تصور نوظهوری به‌معنای مطلق درون‌گرایی وجود ندارد. بماند که بر فرض وجود، باز اساساً باید در جدی‌گرفتن تصورات نوظهورمان درباره مناقشه‌هایی جدی مانند برون‌گرایی - درون‌گرایی تردید کنیم.

این تفاوت مانع این نمی‌شود که ما درباره ایده‌ها و پرسش‌های پایه بیندیشیم. اگر راهبرد تلفیقی گرتر درست باشد، که البته در ادامه استدلال خواهیم کرد که چنین نیست، بخش قابل توجهی از مسائل و راه‌حل‌های فلسفی اساساً بی‌معنا، ناطلاع‌بخش و مهم‌بل خواهند بود.

ب) لزوم بی‌دلیل: نکته دیگر این است که گرتر ادعا می‌کند مناقشه درون‌گرایی - برون‌گرایی درباره محتوای ذهنی راهکار ندارد (Gertler, 2012: 51). من گمان می‌کنم دلیل این رأی آن است که او نمی‌تواند برداشت خود از مفهوم «نفسی برای شناسا» را از گزند مسئله ابهام نجات دهد. به نظر او، این مناقشه بر مفهوم «نفسی برای شناسا» وابسته است. به نظر من، این پیش‌فرض (باور به این وابستگی) خطای دوم گرتر است. استدلال او چنین صورت‌بندی‌ای دارد که یک تبیین کافی برای «درون‌گرایی» و «برون‌گرایی» باید معیار «نفسی برای شناسا» را به کار بگیرد. به نظر می‌رسد او خود نخست باید نشان دهد که دلیل یا دلایل کافی برای این «باید مفروض» دارد. در واقع، این پیش‌فرضی برای مراحل بعدی استدلال اوست که در ادامه این را نیز ارزیابی خواهیم کرد.

ج) نبود توجه کافی به تمایز درونی و نفسی: بر اساس نوشتار گرتر، او به خوبی می‌داند که در برخی از صورت‌بندی‌های معیار نسبت به برون‌گرایی و درون‌گرایی، واژه «درونی» (internal) به جای «نفسی» (intrinsic) به کار می‌رود، ولی او گمان می‌کند که این ترجیح چندان وجهی ندارد و هر دو واژه در این بحث می‌توانند یکسان تلقی شوند. برخلاف پیش‌فرض او، من گمان می‌کنم که ترجیح «internal» بر «intrinsic» وجه مهمی دارد و ما نمی‌توانیم این دو واژه فنی متفاوت را به‌دل‌خواه (arbitrarily) به جای یکدیگر به کار بریم.

از یک سو، ویژگی‌های اشیا را می‌توان به ویژگی‌های اضافی (extrinsic) و ویژگی‌های غیراضافی یا نفسی (intrinsic) تقسیم کرد. واژه «intrinsic» در زبان انگلیسی برای معانی گوناگونی مثل اصلی، ذاتی، جدایی‌ناپذیر از خود شیء یا فی‌نفسه (Per se) به کار می‌رود. اصطلاح «ویژگی نفسی» در متون فلسفی به ویژگی‌هایی اشاره دارد که







اشیا از آن حیث که خودشان هستند، واجد آن‌اند. در مقابل، ویژگی‌های «اضافی»، ویژگی‌هایی هستند که اشیا آنها را از حیث رابطه یا عدم رابطه‌شان با شیء یا اشیای دیگر دارند. «سرداشتن» یک ویژگی نفسی یا غیراضافی است و «همسرداشتن» یک ویژگی اضافی است. بر اساس تعریفی دیگر، ویژگی یک شیء، نفسی یا غیراضافی خواهد بود، اگر هر همتای کامل آن شیء نیز آن ویژگی را داشته باشد.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، ویژگی‌های اشیا را می‌توان به ویژگی‌های درونی و ویژگی‌های بیرونی تقسیم کرد. ویژگی‌های «درونی»، ویژگی‌هایی هستند که درون (inside) شیء قرار دارند و یا بخشی از شیء را تشکیل می‌دهند. ویژگی‌های بیرونی ویژگی‌هایی هستند که بیرون از شیء قرار دارند یا بخشی از آن را تشکیل نمی‌دهند؛ برای مثال، «اکسیژن‌داشتن» ویژگی درونی آب روی میز من و «در لیوان‌بودن» ویژگی بیرونی آن است.

به نظر من ویژگی‌های درونی با ویژگی‌های نفسی این‌همان نیستند، چنان‌که ویژگی‌های بیرونی نیز با ویژگی‌های اضافی این‌همان (identical) نیستند، زیرا تمایزهای قابل توجهی در این میان به ذهن می‌رسد.

۱. یکی از تفاوت‌ها این است که تقسیم درونی - بیرونی بر تقسیم نفسی - اضافی اولویت تبیینی دارد؛ بدین معنا که در مقام تبیین، فهم تقسیم دوم بر فهم تقسیم نخست وابسته است و نه به عکس. فهم و تصدیق یک ویژگی نفسی وابسته است به دریافتن اینکه آیا آن ویژگی برای شخص درونی است یا نه؛ اما عکس آن صادق نیست. ما برای اینکه دریابیم آیا یک ویژگی برای شخص درونی است، لزوماً از قبل نیاز نداریم که بدانیم آیا آن ویژگی برای او نفسی نیز هست یا نه؟ همچنین روشن است که ما در مقام شناخت، پیش و جدا از آگاهی یا التفات نسبت به تقسیم دوم، درک عرفی مقدم و روشن‌تری از مبنای تقسیم درونی - بیرونی داریم؛ یعنی پیش از التفات به تقسیم دوم، توجه داریم که آیا

۱. برای ارزیابی و نقد دقیق این دو تعریف متمایز که دیوید لویس (1983:197) و (1986: 61) مطرح کرده که اولی شهودی‌تر و دومی همراه با دشواری‌هایی نظری است، نک: Sider, 1996: 1-27.

یک ویژگی درون شیء قرار دارد و بخشی از آن را تشکیل می‌دهد یا نه. ما با اندکی تأمل می‌دانیم که داشتن ویروس سرماخوردگی، ویژگی درونی شخص سرماخورده است، چون این ویروس درون بدن او قرار دارد، اما به همان وضوح نمی‌توانیم دریابیم که آیا داشتن این ویروس ویژگی نفسی آن شخص نیز هست یا نه؟

۲. تفاوت دیگر اینکه تقسیم نفسی - اضافی که به لحاظ فنی و فلسفی پیچیده‌تر و اختلاف‌برانگیزتر از تمایز درونی - بیرونی است، به آسانی قابل تطبیق بر اشیای مادی و مجرد است؛ برای نمونه، کسانی که اعداد را شیء مجرد (abstract object) می‌دانند، می‌توانند بپذیرند که هر عددی ممکن است ویژگی‌هایی نفسی یا اضافی داشته باشد، اما پذیرش اینکه اشیای مجرد ویژگی‌هایی درونی و بیرونی دارند، بسیار دشوار است، زیرا داخل یا بیرون برای آنها به آسانی قابل تصور نیست.

۳. سومین اختلاف با توجه به تمایز دقیقی است که در دیدگاه ویلسون ریشه دارد (Robert, 1995: 150). بر اساس این تمایز حالت‌های نفسی (intrinsic states) در سطح زبان‌شناختی مطرح می‌شوند:

حالت‌های درونی: حالت A برای فرد x درونی است، اگر و تنها اگر بدون پیش‌فرض گرفته‌شدن وجود هیچ فردی جز x، x بتواند در آن حالت قرار داشته باشد.

حالت‌های نفسی: حالت A برای فرد x نفسی است، اگر و تنها اگر بدون پیش‌فرض گرفته‌شدن وجود هیچ فردی جز x، بتوان چنین توصیف کرد که x در آن حالت قرار دارد.

به نظر می‌رسد این تمایز میان حالت‌های درونی و نفسی، می‌تواند به تمثیل ویژگی‌های درونی و نفسی نیز تعمیم یابد.

۴. تفاوت دیگر اینکه ممکن است کسانی ویژگی‌های «intrinsic» را به معنای ویژگی‌های «essential» یا ذاتی شیء بدانند<sup>۱</sup> و به دلایلی منکر وجود یا دست‌کم آگاهی

---

۱. برج در گفت‌وگو یادآور شد گویا امروزه در ذهن فیلسوفان انگلیسی‌زبان به‌طور غالب چنین تلقی‌ای وجود دارد که «intrinsic» را «essential» یا مفهومی مشابه و نزدیک به آن برمی‌شمارند.





ما از ذات و چنین ویژگی‌هایی (ویژگی‌های ذاتی) شونند. حال آنکه بعید است ویژگی‌های درونی - بیرونی چنین مخالفت‌های متافیزیکی خاصی را به خود بینند. ما مقدم بر مباحث فلسفی پیچیده دربارهٔ تعریف و چیستی ویژگی‌های نفسی - اضافی، حتی در کودکی، درکی روشن و مشترک از مفاهیمی مانند درون و بیرون شیء داریم.

د) تمرکز بر عنوان: خطای دیگر روشن‌شناختی گرتلر این است که او نخست بیش از اندازه بر عنوان‌های «درون‌گرایی»، «برون‌گرایی»، «نفسی» و «اضافی» تمرکز می‌کند. سپس آن‌گاه که درمی‌یابد نمی‌تواند هیچ تعریف درستی برای این عنوان‌ها و مسئله خویش بیابد، حکم می‌کند که مناقشهٔ درون‌گرایی - برون‌گرایی دربارهٔ محتوای ذهنی باید رها شود. جالب اینکه خود تایلر برج، از پیشگامان برون‌گرایی، عنوان «برون‌گرایی» را نمی‌پسندد، بلکه عنوان «ضد فردگرایی» را به جای «برون‌گرایی»، و «فردگرایی» را به جای «درون‌گرایی» پیشنهاد می‌دهد. همچنین واژهٔ «نفسی» را از روی عمد به کار نمی‌برد. برج در توضیح این ترجیح می‌نویسد:

«من به دلایل متعددی ترجیح داده‌ام که «درون‌گرایی» و «برون‌گرایی» را به کار نبرم... دلیل سوم این است که «درون‌گرایی» و «برون‌گرایی» دربارهٔ آنچه مرز درون و بیرون را شکل می‌دهد، مشخص نیستند. این واژگان طوری به کار رفته‌اند که این مرز را به صورت‌هایی بسیار مختلف ترسیم می‌کنند. این‌طور نیست که همهٔ آنها به تمایز میان فرد و واقعیت فراتر از فرد ربط داشته باشند. دلیل اصلی من این است که واژهٔ «برون‌گرایی» برای بسیاری تلقی‌گر این است که اساساً موضوع اصلی به موقعیت مکانی ربط دارد. همچنین چنین فرض شده است که رویدادها و حالات ذهنی خودشان «بیرون از سر» هستند یا خودشان نسبت‌هایی به چیزهایی بیرون از فرد هستند. هر دو تلقی اشتباه‌اند» (Burge, 2007: 154).

وی در پاورقی می‌نویسد: «این نکات غالباً بر فیلسوفانی که واژهٔ «ویژگی نفسی» را به کار می‌برند، مبهم می‌ماند. برخی از این نویسندگان، بی‌آنکه توضیح دهند، ادعا می‌کنند که محتواهای ذهنی، ویژگی‌های نفسی ذهن‌هایند. این‌گونه نوشتن می‌تواند به آشفتگی دامن بزند، [زیرا می‌دانیم واژهٔ «نفسی» کاربردهای بسیاری دارد» (ibid.).

پس همان‌طور که برج در نوشتارهای خود به درستی پیشنهاد می‌دهد ما می‌توانیم به جای اصطلاح برون‌گرایی، اصطلاحی دیگر مثل ضدفردگرایی را به کار ببریم، ولی همچنان مناقشه اصلی ادامه خواهد داشت و آن را رها نخواهیم کرد. مناقشه اصلی درون‌گرا و برون‌گرا یا فردگرا و ضدفردگرا در فلسفه ذهن بر سر این است که آیا محتوای حالات ذهنی (در یک خوانش) و یا خود حالات و رویدادهای ذهنی (در خوانش برج) کاملاً بر امور درونی یا فردی مبتنی‌اند یا بر امور بیرونی و یا غیرفردی نیز تا حدودی وابسته‌اند. درون‌گرایان یا فردگرایان در میان خانواده خود درباره اینکه تعبیر درونی را به کار ببرند یا فردی، می‌توانند قیل و قال کنند. همچنین می‌توانند درباره تعریف یا معیار ویژگی نفسی گریبان چاک کنند. برون‌گرایان یا ضدفردگرایان نیز درباره اینکه تعبیر بیرونی را به کار ببرند یا ضدفردگرایانه، می‌توانند اختلاف درون‌خانوادگی داشته باشند. همچنین می‌توانند برداشت‌های متفاوت خود را درباره ویژگی نفسی داشته باشند، اما همه این اختلاف‌نظرها مانع این نیست که این مناقشه را مناقشه‌ای مرده یا مبهم تلقی کنیم.

درواقع همان‌طور که برج در گفت‌وگوها یادآور شده است، پیش‌فرض گرتر که باید تعریف یا معیاری واحد برای نفسی وجود داشته باشد که میان هر دو گروه متفق علیه باشد، محل اشکال است. گرتر گمان می‌کند هیچ‌تزو واحدی وجود ندارد که همه چهره‌های شاخص برون‌گرایی بپذیرند و همه چهره‌های شاخص درون‌گرایی آن را رد کنند و یا به عکس. مسئله اصلی این است که برای اینکه درون‌گرایی یا برون‌گرایی را به‌عنوان یک رویکرد فلسفی بپذیریم، لازم نیست اثبات کنیم همه چهره‌های شاخصی که بر اساس طبقه‌بندی متعارف برون‌گرا یا درون‌گرا به‌شمار می‌روند، در مقام نظریه‌پردازی به‌واقع برون‌گرا یا درون‌گرا هستند. افزون‌بر اینکه اثبات وجود داشتن برون‌گرایی تنها نیازمند نشان‌دادن یک فیلسوف برون‌گرا و نظریه برون‌گرایانه اوست و همین‌طور در مورد درون‌گرایی. لازم نیست یک تعریف یا معیار واحد درباره ویژگی نفسی ارائه دهیم که تمام درون‌گرایان و برون‌گرایان آن را بپذیرند و یا اینکه تری واحد را نشان دهیم که همه برون‌گرایان می‌پذیرند و همه درون‌گرایان انکار می‌کنند. با توجه





به مطالب پیش گفته خواننده بهتر درمی‌یابد که منظور من از خلط نکته‌های هنجاری و توصیفی - تاریخی در مسئله یا استدلال گرتلر چیست.

ه) تمرکز بی‌جا بر مکان و فیزیک ویژگی‌های نفسی: یکی از مهم‌ترین اشکالها بر معیارهای پیشنهادی گرتلر این است که انگار او در پس‌زمینه معیارسازی‌های خود، تأکید فراوانی بر بحث موقعیت مکانی و ماهیت فیزیکی - بدنی ویژگی‌های نفسی دارد. به‌طور ویژه در چهار معیار نخست (ویژگی فیزیکی - بدنی، ویژگی فیزیکی بدنی یا غیروابسته به محیط، ویژگی داخل محدوده پوست یا غیروابسته به محیط و نیز ویژگی غیروابسته به محیط)، انگار گرتلر پیوسته بر موقعیت مکانی و ماهیت فیزیکی - بدنی ویژگی‌های نفسی تمرکز کرده است. این تمرکز می‌تواند معرف پاره‌ای از حقیقت نزاع درون‌گرایان - برون‌گرایان باشد، اما نباید به شیوه حصری و در قالب معیاری جامع و مانع بسط یابد. چه‌بسا گروهی از فیلسوفان دو سر طیف، این ترجیح مکانی - فیزیکی را پسندند، اما برای ارائه معیاری شامل‌تر که مشکلات گوناگون وجودشناختی و تعارض با طبقه‌بندی تاریخی را نداشته باشد، باید توجه داشته باشیم که تأکید بر تفرد محتوا یا حالات و رویدادهای ذهنی و نه تأکید بر مکان یا فیزیک آنها گزینه مناسب‌تری است. چهار معیار نخست گرتلر به بحث تفرد بی‌توجه‌اند و بی‌جهت با یک سوگیری مکان‌مندانه یا فیزیکی، معیار ویژگی نفسی را به گونه‌ای محدود معرفی می‌کنند. من برای اینکه هم به بحث موقعیت مکانی و ماهیت فیزیکی حالات نفسی اشاره شود و هم ویژگی نفسی به این مشخصه‌ها محدود و منحصر نشود، در معیار پیشنهادی خود که در مقاله‌ای دیگر به آن پرداخته‌ام، آنها را به‌صورت عطفی در کنار اموری که با تفرد نیز سازگارند، مطرح می‌کنم.

### نتیجه‌گیری

در این نوشتار کوشیدیم با یکی از اشکالها یا مسائل در برابر تمایز برون‌گرایی - درون‌گرایی به تفصیل آشنا شویم. گرتلر ادعا می‌کند نمی‌توانیم تمایز مزبور را تمایزی روشن بدانیم و برای اثبات این ادعا معیارهایی برای تمایز مزبور پیشنهاد می‌دهد. سپس

ادعا می‌کند تمامی این موارد مشکلاتی مانند تعهد وجودشناختی نامربوط یا ناسازگاری با طبقه‌بندی‌های مرسوم تاریخی دارند. من پس از تبیین مسئله و معیارهای پیشنهادی او در مقام نقد، کوشیده‌ام نشان دهم او چه پیش‌فرض‌ها و روش‌های نادرستی را پی گرفته که به چنین اشکال یا مسئله‌ای منجر شده است. با چشم‌پوشی از مسئله گرتلر و نیز درست یا نادرستی نقدهای من بر او، نویسنده امیدوار است که مطالعه این نوشتار نشان دهد اثبات یا نفی یک تمایز بدیع فلسفی به کدامین امکان‌ها و توانمندی‌های نظری نیازمند است. در مقاله‌ای دیگر به تفصیل به نقد ایجابی و ارائه راهکار برای مسئله گرتلر خواهیم پرداخت.



1. Burge, Tyler (1979), "individualism and the Mental," in: P. French, T. H. Uehling and H. K. Wettstein (eds.), *Midwest Studies in Philosophy*, 4 Minneapolis, Minn: *University of Minnesota Press*.
2. \_\_\_\_\_ (1986a), "Individualism and Psychology," *Philosophical Review*, No. 45.
3. \_\_\_\_\_ (1986b), "Intellectual Norms and Foundations of Mind," *Journal of Philosophy*, No. 83.
4. \_\_\_\_\_ (1986c), "Cartesian Error and the Objectivity of Perception," In: *Subject, Thought, and Context*, P. Pettit and J. McDowell (ed.), Oxford: *Oxford University Press*.
5. \_\_\_\_\_ (2003), "Descartes, Bare Concepts, and Anti-Individualism: Reply to Normore," In: Hahn, M. and B. Ramberg, *Reflections and Replies: Essays on the Philosophy of Tyler Burge*, MIT Press.
6. \_\_\_\_\_ (2003), Psychology and the Environment: Reply to Chomsky," in: Martin Hahn and Bjorn Ramberg (eds.), *Reflections and Replies*, London: MIT Press.
7. \_\_\_\_\_ (2007), "Foundations of Mind," Oxford: *Clarendon Press*.
8. Gertler, Brie (2012), "understanding the Internalism-Externalism debate: what is the boundary of the thinker?" *Philosophical Perspectives*, No. 26.
9. Farkas, Katlin (2003), "What is Externalism," *Philosophical Studies*, No. 112.
10. Liu, JeeLoo (2002), "Physical Externalism and Social Externalism: Are They Really Compatible?" *Journal of Philosophical Research*, Vo. 27.
11. Donnellan, Keith. (2003), "Burge Thought Experiments," in: Martin Hahn and Bjorn Ramberg (eds.), *Reflections and Replies*, London: MIT Press.
12. Wilson, R. A. (1995), "Cartesian Psychology and Physical Minds," *Cambridge: Cambridge University Press*, Pollock, John L. (1990), "technical methods in philosophy," Boulder: Westview Press.



13. Sider, Theodore (1996), "Intrinsic Properties," *Philosophical Studies*, No. 83.
14. Lewis, D. (1983) "Extrinsic Properties," *Philosophical Studies*, No. 44.
15. \_\_\_\_\_ (1986), *On the Plurality of Worlds*, New York: Blackwell.
16. Moore, G. E. (1951), "The Conception of Intrinsic Value," in: *Philosophical Studies*, New York: Humanities Press Inc.

۱۶۷



واکاوی تحلیلی مسئله گرتلر درباره معیار درون گرایی - بیرون گرایی ...

